

سه شنبه ۱۴۰۰/۹/۹

جلسه ۷۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که متجری مستحق عقاب هست یا مستحق عقاب نیست؟ این بحث، بحث کلامی مهم است و مربوط به معاد می باشد. اینکه متجری مستحق عقاب هست یا نه، من خیال می کنم در کلمات اعلام خوب بررسی نشده و بز نگاه مطلب یا عمده بز نگاه بررسی نشده.

سه مطلب نباشد خلط شود، اینکه خداوند سبحان حق اطاعت و مولویت دارد و اینکه اگر عبدی عصیان کند، هتک مولى کرده و به ایشان ظلم کرده است اما هیچ یک از اینها به تنهایی استحقاق عقاب را درست نمی کند زیرا مثلا این عبد باید اطاعت می کرد ولی اطاعت نکرده و هتک مولى

نموده و به ایشان ظلم کرده و کار قبیحی انجام داده است. حال که خداوند سبحان می خواهد او را تنبیه کند، تنبیه خداوند سبحان نباید قبیح باشد. خب خدمت خداوند سبحان عرض می کنیم: «غرض شما از تنبیه چیست؟». ما گفتیم: غرض از تنبیه و عقاب این است که می خواهد رادع درست نماید. خداوند سبحان چون می خواهد عبد را به کمال برساند و چون حق مولویت و اطاعت را بر بنده ها دارد در راه رساند به کمال از هر ابزاری می تواند استفاده نماید و این کار خوبی ست و عقل جلوی ایشان را نمی گیرد چه عذاب دنیوی و چه عذاب اخروی، و چه تشویق. خب کلام در این است که گفتیم: عاصی را که عقاب می کند به خاطر این است که در دنیا فرموده بود که اگر گناه کنی عقابت می کنم و نوعاً لولا العقاب داعی ای برای اطاعت و رادعی برای ترک معصیت نیست. شاید بتوان گفت نود و نه و نیم درصد مردم از ترس عقاب، عمل را انجام یا ترک می کنند و آن نیم درصد به خاطر جنت و بهشت کار را انجام می دهند.

لا یقال: حال که قیامت شده و تکلیف تمام شده دیگر عقاب و تنبیه معنی ندارد لانه یقال: اگر عقل بگوید «تنبیه در آن روز قبیح است» دیگر رادع ندارد و یلزم من وجوده عدمه.

اما نسبت به متجری: خب اگر بخواهد متجری را عقاب نماید یا باید بفرماید که من متجری را عقاب می کنم یا احتمال عقاب را بدهد. خب اگر بفرماید: «من متجری را عقاب می کنم» این گفتن هیچ رادعیتی نمی آورد زیرا حین العمل قاطع می گوید: «من رادع نمی خواهم چرا که من متجری نیستم». متجری حین العمل که احتمال نمی دهد متجری باشد زیرا تا احتمال تجری بدهد قطع منقلب می شود و از بین می رود. همان طور که می گویند «ناسی قابل تکلیف نیست» همان طور متجری در حال تجری احتمال عقاب نمی دهد. آن چه رادع این شخص هست عقاب عاصی ست. می گویند: عاصی احتمال عقاب می دهد؟ بله احتمال عقاب می دهد ولی متجری اصلاً احتمال نمی دهد که متجری باشد.

سوال، جواب: در واقع از باب عاصی ست که احتمال عقاب می دهد و عقل می گوید ...

سوال، جواب: اینکه لفظ نیست و این، انحلالی ست. ما فعلاً در قاطع می گوئیم.

اصل اشکال استحقاق عقاب برای متجری این است. شیخ اعظم ره می فرماید: «در جایی عقل استحقاق عقاب را قائل است که این شخص فعل بد انجام دهد اما آنجایی که فعل قبیح نباشد و فقط سوء سریره داشته باشد اگر چه عقل حکم به ذم می کند و عقلاء ذم می کنند اما عقاب را اجازه نمی دهند»، خب جناب شیخ ره این به چه دلیلی؟ اشکال اساسی استحقاق عقاب متجری این است که شخص احتمال عقاب را نمی دهد و اگر آیه و روایتی بر این معنی بیاید لغوی می باشد زیرا کسی ملتفت نمی شود. فردای قیامت که خداوند سبحان می خواهد عقاب کند، عرض می کنیم: خدایا این عقاب از باب تشفی و انتقام گیری ست؟ می فرماید: نه. اگر بفرماید: از باب رادعیت است. می گوییم: این که رادع نبود زیرا اصلاً متجری ملتفت این ردع نشد. این، اشکال است.

جواب این اشکال یک کلمه است و آن این است که اگر بگوییم: «متجری بما هو متجری استحقاق دارد» و در روایت وارد شود که متجری بما هو متجری معاقب است، خب این معنی ندارد و قبیح است، اما اگر عقل بگوید: خداوند سبحان هر کسی را که قصد گناه دارد - چه متلبس به گناه شود و چه متلبس به گناه نشود - و یا هر کسی که قطع به مخالفت مولی و عصیان مولی دارد چنانچه در صدد عصیان در آید و عملی که به عصیان بودن آن اعتقاد دارد از او صادر شود مستحق عقاب است و مولی می تواند او را عقاب کند. خب این دیگر لغو نیست زیرا در این صورت ملتفت می شود و می گوید: «من قطع دارم و در صدد عصیان هستم».

ممکن است کسی بگوید: این شخصی که الآن قاطع است و می داند عاصی مستحق عقاب می باشد و نیز می داند بر او عاصی منطبق است، دیگر احتیاج به عنوان دیگر ندارد چرا که خود این رادع است. می گوییم: یک مطلب را نمی شود منکر شد، اگر به کسی بگویند: حمد را درس می خوانی؟ می گوید: بله. می گویند: «اگر حمدت فی علم الله اشتباه بود قطعاً نمازت درست است». اما اگر بگویند: «اگر قرائت واقعاً درست بود نمازت درست است». در اینجا اگر چه او می گوید «من قطع دارم نمازم واقعاً درست است» و لکن هر قاطعی این را از خارج می داند که بعضی از قطع

ها جهل مرکب است. می گوید: قطع من جهل مرکب نیست. می گویند: «درست هست ولی به هر جهت وقتی من بدانم که ولو این قطع، جهل مرکب باشد عقاب می شوم یقیناً حواسم را جمع می کنم». یک مجتهد، یک فقیه - نه فقیه اصطلاحی بلکه یعنی کسی که مسئله بلد باشد و در اعمالش با احکام شرعی آشنا باشد - وقتی که وضو می گیرد به وضو بیشتر دقت می کند تا قرائت زیرا می گوید: «اگر این وضو اشکالی داشته باشد باید بعداً نماز را اعاده کنم» اما نسبت به قرائت می گوید: «اگر چه یقین دارم درست خواندم اما بر فرض محال این قرائت اشتباه باشد نماز ایراد پیدا نمی کند».

اگر کسی بگوید: «احتمال عقاب و جعل خداوند سبحان عقاب را برای متجری هیچ رادعیتی نمی آورد» در این صورت دیگر تجری، استحقاق عقاب نمی آورد و خداوند سبحان عقاب نمی کند. چه معنی دارد که خداوند سبحان بنده را بی خودی در نار و آتش بسوزاند! تمام نکته این بود. جناب آخوند ره شما خود را به در و دیوار زدید و فرمودید: «متجری هتک مولی کرده و از زئی عبودیت خارج شده». این همه درست اما شما عقاب را درست نکردید. عقاب را درست نمایید. جناب میرزای شیرازی ره شما می فرمایید: «علم برای استحقاق عقاب تمام الموضوع است»، جناب آقاضیاء ره شما می فرمایید: «کسی که معتقد است این فعل معصیت می باشد و با این اعتقاد فعل را انجام دهد مستحق عقاب است» خب چرا؟ اصلاً اشکال اینها نیست. بعید می دانم و در شأن شیخ ره نیست که بفرماید: اگر خداوند سبحان فرمود «کسی که همت گناه بگمارد عذاب اولین و آخرین را بر او نازل می کنم ولو اینکه این شخص مرتکب گناه نشود».

من از آقای صدر در تعجبم. ایشان می فرماید: بنابر مسلک ما که مولویت خداوند سبحان را ذاتی می دانیم و ایشان ذاتاً حق اطاعت دارد، استحقاق عقاب صاف است اما کسانی که این مسلک را قبول ندارند مثل حاج شیخ اصفهانی ره که استحقاق عقاب را از آراء محموده می داند یا مثل آخوند ره که استحقاق عقاب را به حکم عقل می دانند در استحقاق عقاب به مشکل بر می خورند زیرا باید بگویید مصحح این عقاب چیست؟

جناب آقای صدر شما نیز گیر می کنید زیرا مولویت خداوند سبحان ذاتی، ذاتاً حق اطاعت دارد، اینها درست است، اما سوال می کنیم: «حق اطاعت یعنی چه؟» می گوئید: «حق اطاعت یعنی اینکه عقابش نماید» می گوئیم: «عقاب یک فعل آخر است و نیاز به مصحح دارد. خب مصحح این عقاب چیست؟»

سوال، جواب: اینکه «موضوع حق الطاعه صرف انکشاف است»، «مجرد احتمال تکلیف» شعر است و برای کتاب گلستان و دیوان حافظ خوب است. کلام این است که همان طور که شما به دیگران می گوئید: «مصحح را بیان کنید» خود شما نیز باید مصحح را بیان کنید.

وقتی دیشب فکر می کردم، دیدم حتی در دوره گذشته ما حق مطلب را ادا نکردیم که چرا متجری مستحق عقاب است. هم فرمایش مرحوم آخوند ادعا است و هم آنچه شیخ انصاری ره و مرحوم آقای نائینی فرموده اند ادعا است. بز نگاه اینجا است که آیا عقاب متجری مصحح دارد یا ندارد؟ آیا آن نکته ای که مصحح عقاب عاصی است در متجری نیز می آید یا نمی آید؟ اگر کسی این اشکال را حل کند کما اینکه ما حل کردیم، خب فی فصحیه، اما اگر کسی این اشکال را حل نکند خب دیگر فایده ندارد. (می گویند: کسی در شاه چراغ شیراز سلام الله علیه داشت برای زنی، نماز میت می خواند. امام می گفت: «انت خیر منزول به». چند طلبه بی سواد در صف نماز ایستاده بودند و می گفتند: «انت خیر منزول بها» امام می گفت: «به» آنها می گفت «بها» صدا صحن شاه چراغ را پر کرده بود اما هیچ کس نبود که بگوید: این ضمیر به خداوند سبحان بر می گردد).

در تمام فرمایشات مرحوم آقاضیاء ره، آخوند ره و میرزای شیرازی بز نگاه حل نشده است. اصلاً اشکال در تجری این نیست که عبد هتک و ظلم نکرده است. آقای صدر اشکال این نیست که خداوند سبحان حق مولویت ندارد. این حرف ها را فکر نمی کند یک کدو فروش بزند.

اشکال این است که متجری بخواهد عقاب شود آیا مصحح عقاب دارد یا مصحح عقاب ندارد؟ به عنوان متجری مصحح عقاب ندارد چرا که لغو و قبیح است و رادعیت ندارد اما به عنوان عام چرا.

حال اگر بفرماید: «من متجری را عقاب نمی کنم» بدین معنی که من شخصی را که جرأت بر مولی می کند، قصد جسارت می کند، عزم بر جسارت دارد عقاب نمی کنم. چنانچه این را بفرماید دیگر نمی تواند عقاب نماید زیرا ان الله لا یخلف المیعاد.

این جا یک اشکال وجود دارد و آن را باید بررسی کنیم. آن اشکال این است که آیا شما قبول دارید که عقاب متجری به عنوان عام یا اینکه شارع مقدس این را بفرماید، تشدید و تاکید داعویت می کند یا قبول ندارد؟ شما قبول دارید. حال اگر بفرماید: «متجری را عقاب نمی کنم. نیت را عقاب نمی کنم» داعویت را کم نمی کند؟ می گوئیم: بله داعویت آن بیشتر است و اگر بفرماید عقاب نمی کنم داعویت کم می شود.

در ما نحن فیه آیا خداوند سبحان می تواند یک چیزی بفرماید که داعی عبد کم شود؟ بله، چون باید مولی برای تکلیف داعویت بگذارد. الآن اگر حکومت ها و سلاطین بگویند «صبح سر وقت سر کار حاضر شوید». اگر کسی سر وقت نیامد چه؟ می گویند: «هیچی». یک کسی که سر وقت حاضر می شود دارای مزایایی هست مثلاً افزایش حقوق دارد و سر بیست سال بازنشست می شود و... یا کسی که مرتب نمی آید را اخراج می کند و حقوق را کمتر به او می دهند اما اگر هیچ فرقی بین این دو نباشد خب مردم می گویند: «حتی اگر پادشاه گفته باشد باز این کار اشتباهی است و بی خود گفته است».

اما لازم است که پادشاه یا سلطان وقتی یک حکمی را جعل می کند یا عقاب شدیدی برایش بگذارد که هیچ کس از آن تخطی نکند مثلاً بگوید: «هر کس که قتل انجام داد ولو حکومت احتمال دهد که قطع عمد بوده تمام افراد و بستگانش را می کشیم»؟ این لازم نیست بلکه بستگی دارد که آن فعل چقدر برای حکومت ضرر دارد. هر چه ضرر بیشتر باشد به همان نسبت عقاب را شدید تر می کند. بر خداوند سبحان لازم نیست که آخرین و شدید ترین عذاب ها را برای بنده عاصی در نظر بگیرد. لذا می فرماید: «شما فرمودید که من متجری را عقاب نمی کنم. الآن دیگر حق عقاب ندارید.» این اساس مطلب است.

ای کاش به جای این حرف هایی که در تجری زده اند همین دو کلمه را بیان می کردند. (یکی از امتیازاتی که در مرحوم تبریزی ره داشت - که به تعداد قلیلی از شاگردان آنرا منتقل کرد، کمتر از تعداد انگشتان یک دست - این بود که در مطلب فکر کنید. اینکه کتاب جدید بنویسد و در این گرانی کاغذ آنرا چاپ کنید حال یا از پول دولت یا از پول حوزه، البته حوزه که پول ندارد چه اثر دارد. این حرف ها را آقاضیاء ره، آقای نائینی ره و ... دارند. حرف جدید بزن. ای کاش در حوزه یک متصدی هایی بودند که نگاه می کردند تا ببیند که این آقا چقدر حرف دارد. باید دید حرف جدید چقدر دارد.)

مرحوم میرزای شیرازی فرمود: «متجری مستحق عقاب است چرا که تمام الموضوع برای استحقاق عقاب، علم عاصی ست سواء صادف الواقع أو لا». خب این چرا؟ ایشان می فرماید: «زیرا اگر بگوییم که موضوع استحقاق عقاب، علم مصادف با واقع است در این صورت هیچ کس نمی تواند موضوع را احراز کند چرا که نمی دانیم علم مصادف با واقع هست یا نیست».

جناب میرزای شیرازی ره این حرف درست نیست زیرا هر قاطعی می گوید که قطع من مصادف با واقع است. معنی ندارد که کسی بگوید «من قطع دارم شارع نماز جمعه را حرام کرده» بعد بگوید «در اینکه این قطع، مصادف با واقع هست یا نه مانده ام»، لذا کسانی که جواب میرزای شیرازی ره را داده اند مثل میرزای نائینی ره گفته اند که هر قاطعی علم دارد که قطعش مصادف واقع است. این درست است اما جناب آقای نائینی ره اشکال این نیست - اگر چه میرزای شیرازی با آن جلال و عظمت آنرا فرموده است - بلکه اشکال این است که اگر کسی برگشت و گفت: قطع من که موضوع استحقاق عقاب می باشد، قطع مصادف واقع است زیرا قطع غیر مصادف قابل احراز نیست. از آن طرف داعویت ندارد، رادعیت ندارد و عقاب لغو و بی معنی می شود. جناب میرزای شیرازی ره، جناب آخوند ره، جناب آقاضیاء ره این را باید جواب داد.

این عبد ظلم و هتک کرد حال که ظلم کرده آیا مستحق عقاب هست یا نه؟ به چه دلیل مستحق عقاب است؟ عقاب خداوند سبحان نیز باید حسن باشد و قبیح نباشد. اینجا بز نگاه مطلب است و

این ها را به این کیفیتی که عرض کردم متعرض نشده اند اگر چه در برخی از تقریرات آقای صدر هست اما همین که ایشان بین مبنای خود و مبنای دیگران فرق قائل شده نشان می دهد که به عمق مطلب نرسیده است.

مرحوم شیخ یک جمله می فرماید که «کسی که قطع دارد عصیان می کند در واقع عمل او مفسده دارد و قبیح است اما کسی که قطع دارد این مایع خمر است و آن را می خورد و بعد معلوم شد که آب است دیگر عملش مفسده ندارد و قبیح نیست فقط این عمل کاشف از سوء سریره و خبث باطن است و عقل اجازه نمی دهد که خداوند سبحان کسی را به خاطر سوء سریره و خبث باطن عقاب نماید» مخصوصا بنابر این مسلک که سوء سریره و خبث باطن به دست عبد نباشد و فعل غیر اختیاری است چرا که خداوند سبحان به طور خلق کرده است.

خب اشکال این کلام واضح است. اولاً عصیان کاشف از سوء سریره و خبث باطن نیست فضلا از تجری زیرا ممکن است انسان خوبی باشد اما شیطان او را گول بزند. چه بسا سوء سریره آدم های مطیع بیشتر باشد. جنس برخی طوری است که وقتی از خانه خارج می شوند دائما می خواهند به نا محرم نگاه کنند، می خواهند دروغ بگویند و... اما به نفس فشار می آورند و اطاعت خداوند سبحان را می کنند. شاید ثواب این افراد بیشتر باشد. یک نفر که واقعا داعی نفسانی دارد، ... جوانی که غرق در شهوت است اما به نا محرم نگاه می کند قطعا ثوابش بیشتر است، اگر قطعا را کنار بگذاریم حداقل احتمالا ثوابش بیشتر است از یک پیر مردی که به نا محرم نگاه نمی کند. می بینید پیر زنی که کسی او را نگاه نمی کند چنان رو گرفته اما دخترش که کنارش حرکت می کند بدون چادر است، خب مادر آن چادر را به دختر بده، تو را که کسی نگاه نمی کند.

پس این طور نیست که عاصی خبث باطن داشته باشد. بله یک وقت می بینید گناه عادت یک شخص شده در این صورت گناه کاشف از سوء سریره و خبث باطن است اما یک کسی که گناه گاهی شیطان او را گول می زند اصلا خبث باطن ندارد.

آیا به خاطر سوء سریره می شود عقاب کرد؟ بله اگر خبث باطن و سوء سریره اختیاری باشد مثلاً اگر روایتی داشته باشیم که «چنانچه انسان اموال شبهه ناک را بخور باعث سوء سریره می شود» در این صورت می تواند بر این سوء سریره عقاب نماید و عقل این عقاب را تقبیح نمی کند، ولی عصیان کاشف از سوء سریره نیست فضلاً از تجری. بحث ما در عقاب خارجی نیست بلکه بحث در استحقاق عقاب است.

یک کلمه ای شیخ ره دارد. من خیال می کنم شاید یک مطلبی در ذهن مرحوم شیخ بوده یا اینکه عبارت تسامح دارد. ایشان می فرماید: «مجرد فعلی که کاشف از سوء سریره و خبث باطن باشد موجب استحقاق عقاب شرعاً نمی شود» این که ایشان کلمه شرعاً را کنار استحقاق عقاب آورده آیا بدین معناست که عقل مجوز به شارع نمی دهد؟ این عبارت «استحقاق عقاب شرعاً» یک مقدار پیچ دارد. البته شاید مقصود ایشان همین است که عقل اجازه عقاب به شارع مقدس نمی دهد.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين